

جهانی شدن، فقر و نابرابری:

تردید در شاخص‌ها و اندازه‌گیری

زهرا تشکر^۱

چکیده

بررسی رابطه جهانی شدن با فقر و نابرابری به این دلیل اهمیت دارد که مهم‌ترین استدلال‌های موافقان و مخالفان جهانی شدن بر مبنای تأثیر این دو بر یکدیگر بنا شده است. موافقان جهانی شدن معتقدند تنها راه برون رفت کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه از دایره بسته فقر و نابرابری، پیوستن به جریان ادغام جهانی و سود بردن از منافع تجارت جهانی است. این کشورها می‌توانند درآمد خود را با پیوستن به این جریان افزایش و فقر را کاهش دهند. کشورهای جنوب شرقی آسیا نمونه‌هایی موفق در این باره هستند.

مخالفان جهانی شدن نیز معتقدند که در دو دهه گذشته نابرابری بین کشورهای ثروتمند و فقیر بیش تر شده است. علاوه بر این، در کشورهای در حال توسعه نیز نابرابری افزایش یافته است و این مسئله بر کاهش فقر اثر می‌گذارد. جهان امروز نسبت به بیست سال گذشته نابرابرتر شده است.

۱. پژوهشگر آزاد

روش‌های سنجش رابطه جهانی‌شدن با فقر و نابرابری، از الگوهای ساده‌ای پیروی می‌کند: دسته‌بندی کشورها و مناطق مختلف جهان و در نظر گرفتن شاخص‌هایی همچون فقر درآمدی.

نویسنده مقاله بر آن است که به دلیل فقدان اطلاعات جامع، مخدوش بودن اطلاعات در دسترس، تغییرات شاخص‌های جمع‌آوری و سنجش اطلاعات جهانی در طول سه دهه گذشته، پیچیده‌تر شدن تعریف فقر و گسترش این مفهوم از فقر درآمدی به جنبه‌های وسیع‌تری مانند جنبه‌های آموزشی و بهداشتی و ... نمی‌توان به طور متقن درباره رابطه دو متغیر جهانی‌شدن و فقر و نابرابری قضاوت کرد. آنچه تاکنون درباره جهانی‌شدن و تأثیر آن بر افزایش یا کاهش فقر و نابرابری در سطح جهان گفته شده، تنها فرضیاتی درباره رابطه این دو است و به همین دلیل نمی‌تواند مبنای سیاست‌گذاری‌های کلان در سطح ملی و بین‌المللی باشد.

به نظر می‌رسد برای رسیدن به یک نتیجه روشن در این مورد مطالعات خاص در سطح ملی راهگشا تر باشد.

مقدمه

اصطلاح «جهانی‌شدن» از دهه ۱۹۸۰ کاربرد عمومی یافته است؛ اما اغلب آغاز پدیده جهانی‌شدن را دهه ۱۹۷۰ در نظر می‌گیرند. جهانی‌شدن یا به مفهوم ایدئولوژیک‌تر آن «جهانی‌سازی» اساساً به ادغام رو به رشد اقتصادی در همه نقاط جهان اطلاق می‌شود. پدیده‌ای که علاوه بر جنبه پررنگ تجاری، با سیطره بعد فناورانه خود، ابعاد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی پیدا کرده و از این رو بیم‌ها و امیدهایی را برانگیخته است.

در بحث ماهیت جهانی‌شدن، بر چهار جنبه بیش از همه تأکید شده است: تجارت جهانی، حرکت سرمایه در سطح جهان، جا به جایی جغرافیایی نیروی کار برای فرصت‌های شغلی و گسترش دانش و فناوری اطلاعاتی که روش‌های تولید، مدیریت و بازاریابی را متحول کرده است. از این میان، پیشرفت‌های فناورانه سه دهه اخیر بیش‌تر مورد توجه بوده

است. به نظر برخی از صاحب نظران گرچه جهانی شدن به حوزه های فرهنگی، سیاسی و زیست - محیطی هم تسری می یابد، بیش از هر چیز منعکس کننده پیشرفت های فناورانه است که دادوستدهای بین المللی را هم در تجارت و هم در بازارهای مالی آسان تر و سریع تر می کند.

اما جدای از موضوع ماهیت و جنبه های اساسی جهانی شدن، چالش بر سر آثار و نتایج جهانی شدن نیز باعث بحث هایی طولانی و پر دامنه شده است. اثر جهانی شدن بر سست شدن مرزهای ملی، یکدست شدن فرهنگی و سیطره الگوی زندگی غربی، تحرک نیروی کار و بی اعتبار شدن نهادهای بازار کار، رشد بیش تر اقتصادی، به حاشیه راندن افراد، گروه ها و مناطقی از جهان و ... و سرانجام بر فقر و نابرابری در مقیاس ملی و بین المللی، بسیار مورد مطالعه و بحث قرار گرفته است. بی تردید تأثیر جهانی شدن بر افزایش یا کاهش فقر و نابرابری، از سخت ترین چالش های این موضوع و حساس ترین آنهاست؛ به ویژه آن که کاهش فقر و نابرابری همواره از مهم ترین اهداف سیاست گذاری های ملی و بین المللی بوده است. به همین دلیل جهانی شدن، به مثابه راه برون رفت از بن بست فقر و نابرابری در جوامع، یا به مثابه عامل ایجاد انسداد در سیاست های مربوط به کاهش فقر و نابرابری و نیز عامل اصلی افزایش آن، مورد ارزیابی قرار می گیرد.

باید گفت بخش مهمی از این حساسیت ها مربوط به آن است که به تعبیری فقر بزرگ ترین موضوع اخلاقی جهان و بزرگ ترین تهدید برای امنیت آینده و ثبات زمین است. مانوئل کاستلز در جلد سوم کتاب «عصر اطلاعات»، وقتی به ردیابی تأثیر سرمایه داری اطلاعاتی بر زندگی آفریقایان می پردازد، از آن به عنوان «انسانیت زدایی آفریقا» یاد می کند و می گوید: «قصدم فرایندی را نشان دهم که انسانیت را از مردمان آفریقا دریغ می دارد و همچنین درون همه ما را از انسانیت تهی می کند». چنین حساسیت هایی چشم انداز تحلیل محققانه را درباره تأثیر هر پدیده ای بر فقر و نابرابری، از جمله پدیده جهانی شدن، تیره و مه آلود می سازد و نیز راه تحقیق را دشوار.

هر چه هست، فقر و نابرابری از پایدارترین موضوعات بشری در ادوار و جوامع مختلف بوده است و از این رو، گستره همیشه باز مطالعه فقر و جهانی شدن، انگیزه دوسویه‌ای ایجاد می‌کند. چه در پی تبیین فرایندهای جهانی ایجاد فقر و نابرابری باشیم و چه بخواهیم تأثیرات جهانی شدن را بدانیم، در هر دو به یک مسیر، گام گذاشته‌ایم.

فقر، ابعاد و گستره آن

فقیر بودن، یعنی گرسنه بودن، نداشتن سرپناه و پوشاک، بیمار بودن و درمان نشدن، بی‌سواد بودن و مدرسه نرفتن. گاه فقیر بودن فقط به پول نداشتن اطلاق می‌شود و گاه مفهوم فقر به گونه‌ای بسط می‌یابد که آسیب‌پذیری و در معرض خطر بودن، بی‌پناهی و بینوایی را نیز در بر می‌گیرد.^۱ بدین ترتیب، شاخص‌های نشانگر فقر متعدد و متنوعند و از تغذیه کافی و مناسب، مسکن، بهداشت و سلامتی، آموزش از بی‌سوادی تا ترک تحصیل گرفته تا هر نوع کیفیتی از زندگی فردی و جمعی را که به آسیب‌پذیری، بینوایی و آوارگی افراد، گروه‌ها و جوامع منجر شوند، را در بر می‌گیرند.

با نگاه دقیق‌تر و ریزبینانه‌تر می‌توان دریافت که جنبه‌های مختلف فقر به شدت نسبی‌اند و نسبت به جمعیت‌ها و جوامع مختلف تعاریف متفاوتی دارند. این تفاوت، ناشی از تفاوت در وضعیت افراد و جوامع است. طبیعی است فردی که در یکی از کشورهای اروپای شمالی فقیر خوانده می‌شود، با افراد فقیر در کشورهای جنگزده و قحطی زده آفریقایی همچون لیبیا، موزامبیک یا اتیوپی در وضعیت مشابهی قرار ندارند. بنابراین در تعریف فقر به جنبه نسبی بودن آن باید توجه شود؛ همان‌طور که نابرابری در اساس مفهومی نسبی است.

یکی دیگر از نکات قابل توجه در تعریف فقر و شناسایی ابعاد و گستره آن، جنبه‌های متنوع فقر است. فقر، یک مسئله صرفاً اقتصادی یا اجتماعی نیست؛ بلکه مسئله است با ابعاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و جمعیتی. جنبه‌های مختلف فقر بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و یکدیگر را باز تولید و تقویت می‌کنند. به همین دلیل در مطالعات فقر، از دایره

۱. بانک جهانی؛ مبارزه با فقر، گزارش توسعه جهانی ۲۰۰۱-۲۰۰۰، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، ص ۴۳.

بسته زندگی فقیرانه سخن به میان می‌آید. فقر ضمن آن که یک وضعیت است، یک فرایند هم هست. هم علت است و هم اثر. بسیاری از مسایل امروز مانند جنگ، تضادهای قومی و ملی، مهاجرت‌های دسته‌جمعی، مشکلات زیست - محیطی، جرائم و ... ریشه در فقر و نابرابری دارند. فرایندهای علی یکسان فقر می‌توانند به نمودهای مختلفی از فقر منجر شوند یا بالعکس علل مختلف فقر می‌تواند به نمود واحدی از فقر بینجامد.

در مورد گستره و وسعت فقر نیز ملاحظات زیادی قابل طرح است. فقر هم جهانی است و هم تابع فرهنگ‌های متفاوت. هر چند فقر همیشه در متن اجتماعی عمل می‌کند، درباره جهان‌شمولی آن هم فرضیه‌هایی ساخته شده است؛ مثلاً ادعا شده که احتمالاً عللی وجود دارند که با تجلیات فقر در محیط فرهنگی خاص محدود نمی‌شوند. این علل تولیدکننده فقر در نقاط خاصی از جهان هستند؛ نقاطی که از نظر وضعیت انسان‌های گرفتار فقر آن‌ها، مشابهت‌هایی بین آن‌ها وجود دارد. نیاز به فهم جهانی پدیده فقر و توجه به آن در این طیف وسیع زمانی احساس می‌شود که این مشابهت‌ها در علل یا انواع فقر روی می‌نمایند.

قائلان به رابطه بین دو پدیده جهانی‌شدن و فقر و نابرابری براساس مشابهت‌های انواع فقر، به ارائه فرضیاتی در باب علل فقر در سطح جهان می‌پردازند. یکی از مهم‌ترین این فرضیات تأثیر مثبت جهانی‌شدن بر کاهش فقر و نابرابری یا تأثیر آن بر افزایش فقر و نابرابری و ایجاد تنوع در اشکال آن است. این دو فرضیه اصولاً از منظر موافقان و مخالفان جهانی‌شدن مطرح شده است. همان‌طور که گفته شد، وجود فقر و نابرابری از حساس‌ترین موضوعات سیاست‌گذاری‌ها، تصمیمات و تغییرات است و کاهش یا افزایش آن توجیه‌کننده‌ای مناسب برای روی‌آوری یا رویگردانی از یک تصمیم یا سیاست به شمار می‌آید و به همین خاطر هم محکم‌ترین دلیل مخالفان و موافقان جهانی‌شدن است.

جهانی شدن، فقر و نابرابری

بدون اغراق می توان گفت که یکی از مهم ترین محورهای بحث درباره جهانی شدن، بحث فقر و نابرابری است. این موضوع در میان مخالفان و موافقان جهانی شدن به یکسان مورد توجه بوده است. مخالفان جهانی شدن، شواهدی از آمارهای بین المللی می آورند تا افزایش فقر و نابرابری را طی سه دهه قبل نشان دهند. گاه فقر همزمانی مبنای تحلیل قرار می گیرد و گاه سازوکارهای باز تولید فقر و نابرابری در اثر جهانی شدن توضیح داده می شود. در واقع ماندگاری یا تولید و افزایش فقر و نابرابری، از مهم ترین استدلال های مخالفت با جهانی شدن است.

موافقان جهانی شدن نیز به همین شکل با استفاده از آمارهای بین المللی، همزمانی کاهش روند فقر و نابرابری را در مناطق جهان و نیز آزادسازی تجاری را دنبال کنند و نتیجه می گیرند که با آزادسازی و پیوستن به جریان ادغام تجاری، کشورهای در حال توسعه می توانند از دایره بسته فقر در جوامع خویش به در آیند. از نظر موافقان جهانی شدن، تعدادی از مناطق جهان با پیوستن به بازارهای جهانی از میزان فقر و نابرابری در جوامع خویش کاسته اند. از این رو جهانی شدن «فرصتی» است برای کشورهای در حال توسعه. در ادامه مطلب، به استدلال های هر دو گروه به طور دقیق تر خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که هر یک از دو گروه رابطه جهانی شدن و فقر و نابرابری را چگونه ارزیابی می کنند.

۱. موافقان جهانی شدن

از نظر موافقان جهانی شدن، جهانی شدن فرصت های گسترده ای را برای توسعه در اختیار می گذارد. از نظر آنان کلید توسعه اقتصاد جهانی در آینده، ادغام اقتصادی است. کشورهایی که سریع تر رشد کرده، فقر را در خود کاهش دهند، سریع تر از بقیه می توانند در

اقتصاد جهانی ادغام شوند. در واقع تشویق روند جهانی شدن، بهترین زمینه رشد رفاه، توسعه و کاهش فقر است.^۱

رشد کشورهای جنوب شرق آسیا از شواهد مهم موافقان جهانی شدن است. در نیم قرن گذشته کشورهای موفق جنوب شرق آسیا همگی تجارت گرا بوده‌اند. کشورهای که به ادغام پیوسته‌اند، از رشد سریع‌تر و کاهش فقر برخوردار شده‌اند. بیش‌تر کشورهای آسیای شرقی تا چهل سال پیش از فقیرترین نواحی جهان بودند؛ اما اکنون از نقاط ثروتمند جهان به شمار می‌آیند. برعکس در دو دهه هفتاد و هشتاد، بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا به این روند نپیوستند، از این رو در آن‌ها تعداد فقرا افزایش یافته است. در برخی موارد، مانند آفریقا مشکلات حادث‌تر هم شده است.

یکی از مهم‌ترین استدلال‌های موافقان جهانی شدن، تأثیر جهانی شدن بر کاهش فقر و نابرابری از طریق رشد درآمد است. تحلیل‌های دیگری نیز به تأثیر جهانی شدن بر تغییر قیمت عوامل و سرانجام، کاهش فقر و نابرابری تأکید دارند. در ادامه به این دو استدلال می‌پردازیم، با ذکر این نکته که تحلیل‌های مبتنی بر رشد درآمد، بر کاهش فقر و تحلیل‌های مبتنی بر قیمت عوامل، بر کاهش نابرابری تأکید دارند.

الف) رشد درآمد، کاهش فقر

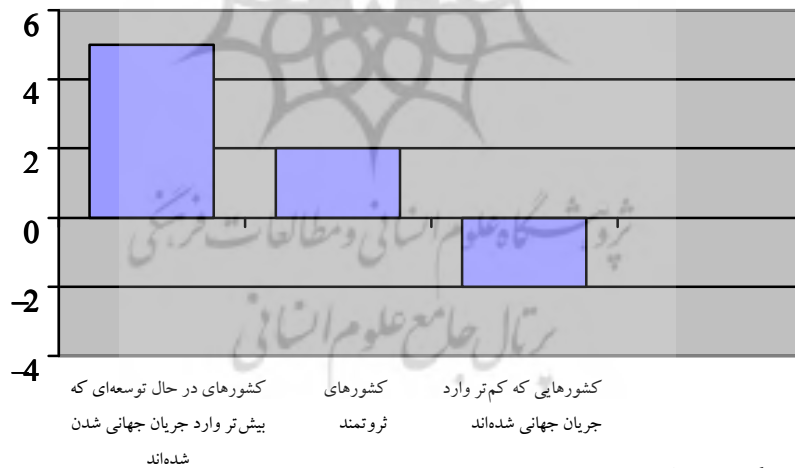
مبنای استدلال موافقان جهانی شدن برای کاهش فقر، افزایش درآمد کشورهاست. از نظر آنان در دهه‌های آخر قرن بیستم در اثر جهانی شدن به طور نسبی درآمد سرانه در میان کشورها افزایش یافته است. هر چه درآمد سرانه افزایش یابد، کشورها از رشد بهتری برخوردار خواهند بود. رشد بر کاهش فقر مؤثر است؛ چرا که به این معناست که آهنگی خروجی کالا و خدمات در جامعه افزایش یافته است. پیوستن به جریان آزاد تجاری و ادغام اقتصادی باعث می‌شود کشورهای فقیر با تولید کالاها و خدمات و عرضه آن‌ها به بازارهای جهانی از درآمد بالاتری برخوردار شوند. بالا رفتن درآمد سرانه در کشورهای فقیر به منزله رشد بیش‌تر است، که این رشد سرانجام فقر را کاهش می‌دهد.

1. Globalization, Opportunity or Treatment.

یکی از مهم ترین موارد تأثیر مثبت پیوستن به ادغام اقتصادی و تجاری، کشورهای آسیای جنوب شرقی هستند. فقر در آسیای جنوب شرقی دارای بیشترین کاهش بوده است و این همان منطقه‌ای است که در اثر پیوستن به جریان جهانی شدن دارای سریع‌ترین رشد نیز بوده است. برعکس، در شوروی سابق که در آمد سرانه دارای بیشترین کاهش بوده، فقر دارای بیشترین افزایش بوده است. در گزارش‌های بانک جهانی آمده ۲۴ کشور در حال توسعه که میزان تجارت خود را دو برابر کرده‌اند، در آمدی بیش از دو دهه گذشته داشته‌اند. کشورهای در حال توسعه که به جریان جهانی شدن پیوسته‌اند، رشد سرانه خود را از ۱ درصد در دهه شصت به ۳ درصد در دهه هفتاد، به ۴ درصد در دهه هشتاد و به ۵ درصد در دهه ۹۰ رسانده‌اند؛ در حالی که کشورهایی که در اقتصاد جهانی ادغام نشده‌اند، به حاشیه رفته و در دهه نود رشد منفی داشته‌اند.^۲

نمودار ۱- مسیرهای مختلف کشورهای در حال توسعه در دهه ۱۹۹۰

میزان رشد سرانه GDP (درصد)



منبع: گزارش بانک جهانی ۲۰۰۲

1. Globalize Developing Countries.
2. Globalization, Growth and Poverty, World Bank, 2002, p 5.

چین، ویتنام و هندوستان، از جمله مثال‌های دیگر تأثیر مثبت ادغام جهانی بر کاهش فقر در برخی کشورها محسوب می‌شوند. تعداد فقرای روستایی چین در فاصله سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۹ از ۲۵۰ میلیون به ۳۴ میلیون کاهش یافته است. ویتنام هر چه بیش‌تر در اقتصاد جهانی ادغام شده، درآمد سرانه بالاتری یافته و درآمد فقرا در آن افزایش پیدا کرده است. در این کشور تعداد فقرایی که در خط فقر به سر می‌برده‌اند، در طول ده سال به نصف کاهش یافته است. ویتنام فرصت کسب درآمد را برای فقرای خود با صادرات کفش و برنج که بیش‌تر، کشاورزان کم‌درآمد آن را تولید می‌کنند، فراهم آورده است. هندوستان نیز با وارد شدن به اقتصاد جهانی، کاهش فقر سریعی را تجربه کرده است. بدین ترتیب، جهانی‌شدن به روشنی نیروی قدرتمندی برای کاهش فقر است^۱.

نمودارها، جداول و اطلاعات نهادهای بین‌المللی طرفدار جهانی‌شدن، مانند بانک جهانی، نشان می‌دهند که فقر جهانی در حال کاهش است؛ چرا که به مرور کشورهای بیش‌تری به جریان ادغام می‌پیوندند. اقتصادهای ادغام شده گرایش به رشد سریع‌تر دارند و این رشد معمولاً به طور وسیعی اشاعه می‌یابد و موجبات کاهش جمعیت فقیر را فراهم می‌کند.

چنین برداشتی از کاهش فقر در نقاط مختلف جهان و مطالعه تغییرات آن اغلب براساس شاخص درآمد و از محاسبه تعداد افرادی به دست می‌آید که کم‌تر از یک دلار در روز درآمد دارند.

ب) قیمت عوامل

علاوه بر تحلیل بر مبنای شاخص درآمد و رشد، در میان موافقان جهانی‌شدن تحلیل‌های دیگری هم ارائه شده است. جفری ویلیامسون با مطالعه تاریخی، جریان جهانی‌شدن را مانند حرکت سرمایه و تجارت قرن نوزدهم قلمداد می‌کند. از نظر او، همان‌طور که در قرن نوزدهم آزادی تجارت و مهاجرت عظیم، موجبات تغییرات مهمی را در اقتصاد جهانی پدید

آورد، جهانی شدن در پایان قرن بیستم نیز همین نقش را ایفا کرد. به نظر او برای قضاوت درباره اهمیت و فواید جهانی شدن باید به جای محاسبه تولید ناخالص داخلی (GDP) سرانه، بر قیمت عوامل تأکید شود. تحرکات قیمت عوامل به ما کمک می‌کند که منابع همگرایی را بهتر درک کنیم. به همین دلیل مطالعه دستمزدهای واقعی در مطالعه پدیده جهانی شدن مهم است؛ چرا که جهانی شدن منبع همگرایی دستمزدها از طریق مهاجرت نیروی کار است.

میزان دستمزد و قیمت دیگر عوامل، پنجره نگاه کردن به توزیع استانداردهای زندگی است؛ زیرا هر چه درآمدهای واقعی همگراتر باشند، استانداردهای زندگی به سوی یکدستی بیش‌تر حرکت خواهند کرد؛ در صورتی که پراکندگی درآمدهای واقعی به پراکندگی استانداردهای زندگی منجر می‌شود. از نظر ویلیامسون ادغام بازارهای جهانی، همانند حرکت سرمایه و تجارت در قرن نوزدهم، به همگرایی قیمت عوامل کمک می‌کند^۱ و بدین ترتیب جهانی شدن به کاهش نابرابری خواهد انجامید.

بدین ترتیب، موافقان و هواداران جهانی شدن، کشورهای شمال، شرکت‌های چندملیتی، صندوق بین‌المللی پول، و بانک جهانی، به خصوص سازمان تجارت جهانی، بر اساس استدلال‌های بالا بر این باورند که جهانی شدن بیش از آن که یک مشکل باشد، با فرصت‌هایی که ارائه می‌کند، بخش مهمی از راه‌حل مسایل کشورهای فقیر است. در واقع زمانی که کشورهای فقیر گام‌های اساسی را برای برطرف کردن ناکارایی‌های نهادی برمی‌دارند تا از منافع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و رشد صادراتی بالاتر برخوردار شوند، راه را به سوی جهانی شدن، پیوستن به جریان ادغام و سرانجام افزایش درآمد و کاهش فقر را هموار کرده‌اند.

برخی از مطالبی که موافقان جهانی شدن منتشر کرده‌اند، حاکی از آنند که حتی دلیل فقر در برخی کشورها و افزایش فاصله و شکاف بین کشورهای کم‌درآمد و پردرآمد نتیجه پیوستن به جریان جهانی شدن است. این که تعدادی از جهانیان در فقر به سر می‌برند، نباید ما

1. Williamson, Jeffrey G., *Globalization, Labor Market and Policy Backlash in the Past*, 1999, p39-45.

را به این نتیجه برساند که جهانی شدن علت این امر است یا هیچ چیزی نمی تواند این وضعیت را بهبود بخشد. برعکس، این که کشورهای کم درآمد نتوانسته اند با اقتصاد جهانی به همان سرعت دیگران ادغام شوند، این باعث انزوا و ناکامی آن ها در کاهش فقر شده است. توصیه برخی از موافقان جهانی شدن آن است که جامعه بین الملل باید با تقویت نظام مالی بین المللی، تجارت و کمک های مستقیم، به کشورهای بسیار فقیر کمک کند تا به اقتصاد جهانی پیوندند و سریع تر رشد کنند و فقر را کاهش دهند^۱.

۲. مخالفان جهانی شدن و مسئله فقر و نابرابری

مطالعه اجمالی منابع و مطالبی که مخالفان جهانی شدن منتشر کرده اند، نشان می دهد که برخلاف موافقان آن که گزاره های مثبت خود را در مورد تأثیر جهانی شدن بر کاهش فقر بیش تر بر مبنای همزمانی این دو پدیده، آن هم در مناطق خاصی از جهان قرار داده اند، مخالفان تلاش بیش تری در ارائه تصویر فقر جهانی و سازوکار باز تولیدی فقر در اثر جهانی شدن، کرده اند. در ذیل، تحلیل های این دسته را با کمک دو جنبه فقر و نابرابری، یعنی توزیع نابرابر ثروت و نابرابری در مناسبات تولید، توضیح خواهیم داد:

الف) توزیع نابرابر ثروت و جهانی شدن

جیوانی آندریا کرینیا مدیر مؤسسه بین المللی تحقیقات توسعه دانشگاه سازمان ملل که از مخالفان جهانی شدن است، معتقد است در طول بیست سال گذشته تغییرات توزیع درآمد در اقتصاد جهان دو روند کلی را نشان می دهد. اول آن که نابرابری در توزیع درآمد میان کشورهای فقیر و ثروتمند بیش تر شده است. در واقع فاصله درآمد سرانه در کشورهای در حال توسعه یا در حال گذار از متوسط این شاخص در کشورهای OECD بیش تر شده است. به نظر وی چین و هند در این میان استثنا هستند.

1. IMF Staff.

روند دیگر، مربوط به افزایش نابرابری در درون کشورهاست. نابرابری در ۷۷ کشور دنیا که ۹۰ درصد جمعیت و نیز ۹۰ درصد تولید اقتصاد جهانی به آن‌ها تعلق دارد، افزایش یافته است. نابرابری در کشورهای شرق اروپا و شوروی نیز افزایش یافته است. در شوروی سابق، آمریکای لاتین و برخی از کشورهای آفریقایی و انگلستان افزایش نابرابری به افزایش فقر یا کاهش رشد اقتصادی یا بدتر شدن هر دوی آن‌ها انجامیده است. در نتیجه، جهان امروز در مقایسه با بیست سال پیش از این، نابرابرتر شده است.^۱

سهم فقیرترین جمعیت دنیا از درآمد جهانی از ۲/۳ درصد به ۱/۴ درصد در طول ده سال گذشته کاهش یافته است. برعکس، این نسبت در مورد ثروتمندان از ۷۰ درصد به ۸۵ درصد رسیده است.

در سطح داخلی نیز نابرابری بیش از حد، برای رشد محدود کننده است و بر کاهش فقر اثر می‌گذارد. نابرابری بالا پیشرفت در آموزش را کم می‌کند. نابرابری در درآمد بالا موجب واردات کالاهای تشریفاتی بیش‌تری می‌شود؛ چرا که ثروتمندان به مصرف واردات کالاهای گران‌قیمت‌گرایش دارند و این وضعیت، تعادل پرداختی یک کشور را بدتر می‌کند.^۲

بدین ترتیب، از مهم‌ترین استدلال‌های مخالفان در مقابل جهانی‌شدن، رشد نابرابری و توزیع نابرابر ثروت در جهان و در داخل کشورهاست. علاوه بر دلایلی که بر محور روابط توزیع قرار دارد، یکی دیگر از دلایل مخالفان مربوط به روابط و مناسبات تولید است.

ب) نابرابری در مناسبات و روابط تولید

در تحلیل مناسبات تولید در عصر جهانی‌شدن، به مثابه وجه دوم نابرابری و فقر، بیش‌تر بر روابط کار و تأثیر آن بر تولید نابرابری و فقر تأکید می‌شود. در جهانی‌شدن، الگوهای اشتغال بی‌ثبات می‌شوند. برخی از گروه‌های کار از بازار کار رسمی حذف می‌شوند. علاوه بر این برای مشارکت نیروی کار در تولید، چارچوب منظمی تعریف نمی‌شود و از این رو

۱. جهانی‌شدن و نابرابری، مصاحبه احمد میدری با پروفسور کرنیا، دوران امروز ۱۳۷۹.

2. WIDER, Liberalization, Globalization and Income Distribution, p15-17.

شرایط کاری خشن‌تری بر گروه معینی از کارگران تحمیل می‌گردد. در واقع تغییر فناوری به سمت فناوری اطلاعاتی، تقاضای نیروی کار ماهر را افزایش می‌دهد و در تقاضای نسبی نیروی کار غیرماهر کاهش ایجاد می‌کند. علاوه بر این، به خصوص در بخش خدمات، فناوری اطلاعاتی جدید جایگزین نیروی کار می‌شود و بیکاری را افزایش می‌دهد.

یکی از ویژگی‌های اصلی جهانی‌شدن اقتصاد این است که عوامل دخیل در آن تنها دولت‌ها نیستند؛ بلکه قدرت خصوصی در شکل شرکت‌های چندملیتی یا فراملیتی نیز در آن حضور دارند. خط‌مشی تجاری این شرکت‌ها بر روی نیروی کار تأثیر دارد. نقش سندیکاها روز به روز محدودتر می‌شود؛ در حالی که اوضاع کاری دشوارتر می‌گردد. توانایی کارگران و اتحادیه‌های کارگری در کسب مزد و اوضاع کاری مناسب، دائماً تقلیل می‌یابد. صاحبان سرمایه با تهدید به ترک محل، نه تنها کارگران که مقامات محلی را به قبول شرایط خود که معمولاً مربوط به کاهش هزینه‌های تولید (شامل مزد، مالیات و مقررات محدود کننده) است، وادار می‌کنند. میدان جولان سرمایه، عرصه‌ای است به پهنای کل جهان. دولت، اتحادیه‌ها و نهادهای مشابه در سطح کشوری عمل می‌کنند و قادر به کنترل سرمایه نیستند.

علاوه بر کاهش نقش اتحادیه‌ها - که برای مثال در آمریکا به میزان ۲۰ درصد باعث افزایش نابرابری درآمد شده - کاهش نقش بازتوزیعی دولت نیز از عوامل مهم افزایش نابرابری و فقر به شمار می‌آید. در اقتصادهایی که درآمد پایین و پایه مالیاتی ضعیفی دارند، توزیع مجدد درآمد محدود است. دولت هزینه‌های عمومی و یارانه‌ها، از جمله یارانه‌های غذایی، را که معمولاً هدف آن‌ها فقرا هستند، حذف می‌کند و از این رو این مسئله در بدتر شدن نابرابری و فقر مؤثر است.^۱

در مجموع، نقش پدیده جهانی‌شدن در ایجاد نابرابری و باز تولید فقر با دو مفهوم به حاشیه‌راندن^۲ و حذف^۳ توضیح داده می‌شود. از نظر مخالفان، جهانی‌شدن و ادغام اقتصادی

۱. همان.

2. Marginalization.

3. Exclusion.

بسیاری از جوامع جهان سوم را که بنیه اقتصادی ضعیفی دارند، از جریان تجارت بین‌المللی کنار می‌گذارد و به حاشیه می‌راند. از این رو برای چنین کشورهایی، جهانی شدن یک فرصت نیست. به همین ترتیب، گروه‌های مختلفی از مردم به دلیل الزامات خاص تجارت آزاد، نمی‌توانند از منافع آن استفاده کنند و از چنین جریانی حذف می‌شوند.

مانوئل کاستلز در جلد سوم کتاب «عصر اطلاعات» از ظهور جهان چهارم و ملازمت آن با سرمایه‌داری اطلاعات سخن می‌گوید. در تعریف کاستلز جهان چهارم، جهان جدیدی است که از دل سیاه چاله‌های متعدد حذف اجتماعی^۱ در سرتاسر جهان پدیدار شده است. این جهان مناطق وسیعی از کره زمین مانند کشورهای آفریقایی زیر خط صحرا، مناطق روستایی و فقرزده آمریکای لاتین و آسیا را شامل می‌شود. علاوه بر این، جهان چهارم تقریباً در هر کشور و در هر شهر دیده می‌شود. ساکنان جهان چهارم را میلیون‌ها بی‌خانمان، زندانی، بزهکار، روسپی، قسی‌القلب، بدنام، بیمار و بی‌سواد تشکیل می‌دهند. آنان در برخی مناطق در اکثریت هستند و در برخی مناطق در اقلیت؛ اما شمارشان در همه جا رو به فزونی است، چرا؟ به این دلیل که جریان کنونی سرمایه‌داری اطلاعاتی باعث تشدید حذف اجتماعی می‌شود. از نظر کاستلز ظهور جهان چهارم را نمی‌توان از ظهور سرمایه‌داری جهانی اطلاعاتی جدا کرد.^۲

بدین ترتیب، کاستلز با کمک مفهوم حذف اجتماعی تأثیر جهانی شدن کار، سرمایه، اطلاعات و فناوری را بر تولید فقر، بینوایی (محرومیت و فقر مفرط) و نابرابری توضیح می‌دهد. او فقر و نابرابری را نه به مثابه یک وضعیت، بلکه به مثابه یک فرایند از جوامع آفریقایی زیر خط صحرا تا محله‌های فقیرنشین و بخش‌های حاشیه‌نشین قلب شهرهای پیشرفته آمریکا دنبال می‌کند. از نظر کاستلز، زنان، کودکان، کارگران بی‌مهارت، سیاه‌پوستان و ... در معرض استثمار جدید سرمایه‌داری اطلاعاتی هستند. سرمایه‌داری

1. Social Exclusion.

۲. مانوئل کاستلز؛ «عصر اطلاعات»، جلد سوم، ص ۱۹۱.

مهم‌ترین پیامدش حذف اجتماعی این گروه‌ها از جریان تجارت، تولید و توزیع ثروت است.

سنجش رابطه بین جهانی‌شدن و فقر و نابرابری

همان‌طور که ملاحظه گردید، در بحث‌های گذشته سعی کردیم تصویری کلی از تعریف فقر، ابعاد و گستره آن ارائه دهیم. این تصویر گرچه کلی و اجمالی است، نگاه تک‌عاملی و تک‌بعدی به پدیده فقر را نفی می‌کند و با تأکید بر این که فقر ابعاد و جوانب مختلف دارد، ما را به سؤال و دقت نظر در مورد سنجش فقر و نابرابری و تأثیر متغیرهای دیگر بر این پدیده‌ها وامی‌دارد.

علاوه بر این، تلاش کردیم که با دسته‌بندی مختصری از آرای مخالفان و موافقان جهانی‌شدن، خواننده را تا حدودی با محتوای کلی استدلال‌های هر دو گروه در باب تأثیر جهانی‌شدن بر فقر و نابرابری آشنا سازیم. اگر مطالب عرضه شده تا این جا مطالبی در مورد محتوای رابطه بین دو پدیده فوق‌تلقی شود، از این پس بنا داریم بیش‌تر به مطالبی در خصوص روش تحلیل در این باره بپردازیم؛ فقر و نابرابری جهانی چگونه سنجیده می‌شود؟ شاخص‌های اندازه‌گیری این دو کدامند؟ آیا گزینش شاخص‌ها و اطلاعات مبتنی بر آن‌ها به قدری اطمینان‌آور هستند که ما را در فهم انواع روابط بین دو پدیده جهانی‌شدن و فقر و نابرابری یاری دهند و قضاوت مطمئنی را برای ما فراهم آورند؟ این‌ها سؤالاتی هستند که در ادامه به پاسخ آن‌ها خواهیم پرداخت.

سنجش جهانی فقر

در جستجوی فرایندهای جهانی فقر، بسیاری به رابطه آن با پدیده جهانی‌شدن می‌اندیشند و در مواجهه با تلازم زمانی فقر، نابرابری و جهانی‌شدن سعی در تحلیل علی آن‌ها دارند. علاوه بر این در مطالعه فقر، بررسی‌های مربوط به فرایندهای تولیدکننده فقر جذابیت بیش‌تری دارد و به همین دلیل به جهانی‌شدن به مثابه یکی از این فرایندها توجه می‌شود. در

هر حال، نیاز به فهمی جهانی از پدیده فقر در طیفی وسیع، زمانی پیدا می‌شود که مشابهت‌ها در علل و صور فقر روی می‌نمایند. از این رو در چند دهه گذشته سعی شده گستره و وسعت فقر در سطح جهان مطالعه و مقایسه شود، چه از سوی سازمان‌های بین‌المللی با قصد طبقه‌بندی کشورها و چه از سوی محققان علوم اجتماعی که ویژگی‌های اجتماعی - فرهنگی را در استفاده از داده‌های اقتصادی دخالت می‌دهند. برای سنجش فقر در سطح جهانی به دو روش عمل شده است: دسته‌بندی و شاخص‌سازی.

۱. دسته‌بندی مناطق جهان

دسته‌بندی کشورها و مناطق با هدف تمایز و مقایسه با یکدیگر در سنجش فقر، بسیار به کار رفته است. گاه این دسته‌بندی، صرفاً یک دسته‌بندی جغرافیایی بوده و گاه عمق بیشتری یافته است. یکی از این دسته‌بندی‌ها، دسته‌بندی انواع اقتصاد سیاسی است که فقر در آن پدیدار می‌شود. بر این اساس، پنج مقوله قابل شناسایی است:

۱. اقتصاد سیاسی که در آن منابع داخلی کافی برای ادامه حیات اکثریتی که در سطح اولیه فقر زندگی می‌کنند، وجود ندارد؛ مانند بخش‌های روستایی هند، کوه‌های چین، آفریقا و رواندا.

۲. اقتصاد سیاسی که به نظر می‌رسد فقر در آن نتیجه الگوی خاص رشد است؛ مثل مالزی، آفریقای جنوبی و آمریکای لاتین.

۳. اقتصاد سیاسی که در آن نقصان آشکار دولت به هر دلیلی به چشم می‌خورد و فقر را ایجاد می‌کند؛ مثل اروپای شرقی، نیجریه و شوروی سابق.

۴. کشورهایی که در آن‌ها فقر با کوشش‌های اصلاحی دولت رفاه ترکیب می‌شود؛ کوشش‌هایی در محیطی صورت می‌گیرد که گروه‌هایی از مردم خود را در حاشیه می‌بینند و از جریان اصلی اقتصاد سیاسی کنار می‌روند؛ مثل کانادا یا اروپای غربی.

۵. کشورهایی مثل ایالات متحده، انگلیس و زلاندنو که در آنها به فقر رویکردی جدید می‌شود و شاخص‌های اجتماعی طراحی می‌شود تا در مقابل آثار تخریبی فقر از شهروندان حمایت کنند.

روش‌های دیگری نیز در دسته‌بندی کشورها برای مقایسه و مطالعه جهانی فقر وجود دارد؛ از جمله:

۱. گاه تمایز بین کشورها و مناطق را برحسب میانگین درآمد یا سرانه تولید ناخالص داخلی (GNP) قرار می‌دهند، که اغلب در گزارش‌های توسعه جهانی این گونه عمل می‌شود. طبیعی است تحلیل فقر از این منظر در موزامبیک با کشوری مانند سوئیس متفاوت خواهد بود.

۲. در برخی موارد، تمایز بین کشورها برحسب مناطق شهری و روستایی است؛ مثلاً کشورهای مثل هند که فقر در آنها بیش‌تر روستایی است، با کشورهایی که فقر در آنها بیش‌تر شهری است، متفاوت هستند.

۳. ایجاد تمایز در مطالعه برحسب محیط سیاسی که فقر در آنها رخ می‌دهد، مثلاً برحسب این که برخورد با فقر خصمانه باشد یا حمایتی مثل آفریقای جنوبی.

۴. تمایز قائل شدن بر مبنای اندازه جمعیت کل کشورها

۵. تمایز قائل شدن برحسب درجه نابرابری که ملاک آن ضریب جینی^۱ است.^۲

در اغلب برآوردها و مقایسه‌هایی که در سطح بین‌المللی، بانک جهانی یا سایر نهادهای بین‌المللی صورت می‌دهند، شش دسته اصلی که ظاهراً نوعی دسته‌بندی جغرافیایی است، به چشم می‌خورد. این دسته‌بندی عبارت است از: کشورهای آسیای شرقی و اقیانوسیه، اروپا و آسیای مرکزی، آمریکای لاتین و کشورهای حوزه کارائیب، آسیای میانه و آفریقای شمالی، آسیای جنوبی و سرانجام، آفریقای صحرا.^۳

1. Gini Coefficient.

2. Poverty, A Global Review, pp 16-21.

3. Globalization, Growth and Poverty, A world Bank Policy Research Report, 2002, p. 9.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این شیوه دسته‌بندی مناطق جهان، عامل جغرافیایی غلبه دارد، با ذکر این نکته که گاه این دسته‌بندی صرفاً جغرافیایی است و گاه بر حسب مورد با مقولات دیگری مثل درآمد ترکیب می‌شود؛ مثلاً همراه با دسته‌بندی فوق، کشورهای با درآمد متوسط، یا درآمد پایین و بالا نیز مورد مقایسه قرار می‌گیرند.

در تحلیل فقر و نابرابری جهانی و تأثیر جهانی‌شدن بر آن، قبل از هر چیز ابهام و تغییر در منطقه‌بندی نقاط مختلف جهان جلب توجه می‌کند. اولین سؤال این است که با چه مبنایی آسیای میانه و آفریقای شمالی در یک دسته قرار می‌گیرند؟ بر چه اساسی کشورهای آسیای شرقی و اقیانوسیه در یک طبقه با گروه‌های دیگری از کشورها مقایسه می‌شوند؟ آیا این فقط یک دسته‌بندی جغرافیایی است یا مبنای دیگری دارد؟

در تحلیل‌های مربوط به اثر مثبت یا منفی جهانی‌شدن بر فقر و نابرابری و در حالی که پایه‌های بحث و استدلال همواره بر منطقه‌بندی جهان و مقایسه مناطق با یکدیگر قرار دارد، کم‌تر توضیح داده می‌شود که چگونه و با چه مبنایی این منطقه‌بندی‌ها صورت می‌گیرند علاوه بر این، گاه این دسته‌بندی‌ها با یکدیگر هماهنگ و مرتبط نیستند. نتیجه این ناهماهنگی این است که موافقان جهانی‌شدن از تأثیر مثبت آن بر کاهش فقر و نابرابری در برخی از نقاط جهان دفاع می‌کنند و مخالفان جهانی‌شدن از تأثیر منفی آن در نقاط دیگری. در مجموع به نظر می‌رسد اگر هدف تحلیل ردیابی فقر و نابرابری و شناسایی تحولات آن به منزله متغیر وابسته باشد، دیدگاه‌های محققانه درباره مطالعه جهانی فقر از نظر منطقه‌بندی جهان هنوز نتوانسته به یک روش واحد دست پیدا کند؛ به عبارت دیگر، همچنان مبنای مقایسه مناطق جهان از نظر تحولات فقر و نابرابری مبهم و متغیر است. این امر شاید یکی از دلایلی باشد که قضاوت درباره تأثیرات جهانی‌شدن و تجارت آزاد را بر تحولات فقر و نابرابری در جهان، دچار مشکل می‌کند.

۲. شاخص‌های اندازه‌گیری فقر و نابرابری

شاخص‌های اندازه‌گیری فقر بسیار متعدد و متنوعند. عام‌ترین مقیاس اندازه‌گیری فقر، مقیاس فقر بر مبنای درآمد است که به آن فقر درآمدی هم می‌گویند. مبنای مقایسه درآمد - هزینه خانوار است و فقر در این جا سطحی از بسنده نبودن درآمد تعریف می‌شود که نمی‌توان در آن حداقل مایحتاج خانوار را تهیه کرد. بر اساس آن و با کمک مفهوم «خط فقر»، جمعیت جهانی دسته‌بندی می‌شود. خط فقر هم به صورت ملی و هم در سطح جهانی قابل محاسبه است. در سطح جهانی، خط فقر درآمد روزانه کم‌تر از یک دلار است. در اغلب محاسبات برای در نظر گرفتن طیف درآمدی فقر، درآمد روزانه کم‌تر از دو دلار نیز آمده است. در اصل، خط فقر، توانایی خرید یک سبد کالا را که به نسبت در کل دنیا مشابه است، می‌سنجد؛ اما چنین معیاری عموماً برای تحلیل فقر در درون یک کشور نامناسب است.^۱ به همین دلیل برای هر کشور یک خط فقر اختصاصی تعیین می‌شود. خطوط فقر ملی برحسب برابری قدرت خرید در هر سال تعدیل می‌شود و مبنای مقایسه در سطح بین‌المللی قرار می‌گیرد.

مقیاس‌های فقر درآمدی از اشتباه میرا نیستند؛ چرا که اولاً اغلب در طول زمان الگوهای متفاوتی برای بررسی فقر طراحی می‌شود و به همین دلیل مقایسه دشوار است. ثانیاً در جمع‌آوری داده‌های مربوط به فقر درآمدی، کشورهای مختلف با یکدیگر هماهنگ نیستند؛ برای مثال بعضی کشورها هزینه‌های خوراکی ماه گذشته را مورد پرسش قرار می‌دهند و محاسبه می‌کنند و برخی دیگر هزینه‌های خوراکی هفته گذشته^۲ را. علاوه بر این، نه تنها محاسبه خط فقر الگوهای واحد و هماهنگی بین کشورها ندارد، بلکه به دلیل فقدان نظام‌های آماری دقیق در داخل کشورها، آمارها به دقت و با روش جمع‌آوری یکسان به سطوح بین‌المللی ارائه نمی‌شوند. نمونه روشن این مسئله، آمارهای متفاوتی است که سازمان‌های مختلف ایران به مراجع و مراکز بین‌المللی اعلام می‌کنند.

۱. بانک جهانی؛ گزارش مبارزه با فقر ۲۰۰۱-۲۰۰۰، ص ۴۷.

۲. همان.

در ایران سازمان خاصی متولی تحلیل شاخص‌ها، ارائه آمار و اطلاعات و اعلام داده‌های رسمی ملی درباره شاخص‌های فقر و نابرابری نیست. بانک مرکزی، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، وزارت بهداشت و درمان، وزارت اقتصاد و دارایی، مرکز آمار ایران و... هر یک جداگانه اطلاعاتی را به سازمان‌های جهانی ابلاغ می‌کنند. مسئولیت مراکز و سازمان‌ها را در این باره، میزان ارتباط و نزدیکی با سازمان‌های جهانی تعیین می‌کند. به همین دلیل، آماري که وزارت بهداشت و درمان به سازمان بهداشت جهانی ارائه می‌دهد، ممکن است در نهایت به نتایج و برآوردهایی متفاوت از برآوردهایی برسد که وزارت اقتصاد و دارایی یا بانک مرکزی به بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول ارائه می‌دهند.

به همین دلیل و دلایل مشابه در بیش‌تر کشورها، اغلب گزارش‌های توسعه انسانی با ضعف و نقص در اطلاعات مواجه هستند. در گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۳ با عنوان خلأ داده‌ها^۱ با وجود اصرار بر جمع‌آوری اطلاعات از همه کشورهای عضو سازمان ملل متحد به تعداد زیادی از کشورها اشاره شده که از داده‌های گزارش توسعه انسانی حذف شده‌اند. برخی از این کشورها، کشورهایی هستند که داده‌های قابل اعتمادی نداشته (۱۸ کشور) و به همین دلیل از گزارش توسعه انسانی حذف شده‌اند. علاوه بر این، شاخص‌های فقر انسانی فقط نود و چهار کشور را تحت پوشش قرار می‌دهد و تنها هفده کشور در حال توسعه با درآمد بالا را شامل می‌شود.^۲

بدین ترتیب، فقدان داده‌های قابل اعتماد، نبود روش واحد و هماهنگ در جمع‌آوری اطلاعات و... بر صحت و اعتبار عام‌ترین شاخص فقر، یعنی شاخص فقر درآمدی، تأثیر مهمی می‌گذارند. این در حالی است که به اذعان بسیاری از کارشناسان، تحلیل فقر بر مبنای درآمد، برای تحلیل دقیق از پدیده پیچیده‌ای مثل فقر کفایت نمی‌کند و باید برای رسیدن به نتایج اطمینان‌آور به شاخص‌های ترکیبی روی آورد. به همین دلیل، همان‌طور که تعاریف فقر پیچیده‌تر می‌شود و وجوه مختلفی را در بر می‌گیرد، شاخص‌های اندازه‌گیری فقر هم

1. Data Gap.

2. Human Development Report, 2003, p 192.

پیچیده‌تر و چندگانه می‌شوند. از این رو باید علاوه بر فقر در آمدی، جنبه‌های دیگری از فقر از جمله فقدان آموزش کافی و بهداشت و سلامتی مناسب را نیز مدنظر قرار داد. هر چه جنبه‌های مختلف فقر بیش‌تر در تحلیل وارد شوند، تحلیل پیچیده‌تر خواهد شد؛ چرا که از یک سو در هر جنبه، انواع شاخص‌ها مبنای مقایسه قرار می‌گیرند و از این رو نتیجه‌گیری کلی را دشوارتر می‌سازند و از سوی دیگر، نقص اطلاعات بیش از پیش تأثیرگذار خواهد شد.

فقر و نابرابری، گسترش شاخص‌ها

گفتیم که مطابق تعریف فقر در اسناد بانک جهانی، فقر بسیار وسیع‌تر از درآمد نداشتن در نظر گرفته می‌شود. بیمار بودن و درمان نشدن، بی‌سواد بودن و مدرسه نرفتن، فقدان سرپناه و پوشاک و... همه جزء تعریف فقر به شمار می‌آیند. براساس این تعاریف نمی‌توان نشانگر فقر را فقط فقر در آمدی در نظر گرفت. نمی‌توان به سادگی جمعیت با درآمد زیر یک دلار را شمرده و قضاوت کرد که تجارت آزاد، ادغام اقتصادی و جهانی‌شدن بر افزایش یا کاهش این تعداد مؤثر بوده است و نتیجه گرفت که بدین ترتیب جهانی‌شدن باعث کاهش یا افزایش فقر در بین کشورهای در حال توسعه و نیز در سطح جهان می‌شود.

بنابراین، هم به دلیل ماهیت تعریف فقر و هم به دلیل دوری از ساده‌انگاری در قضاوت، شایسته‌تر است که به گسترش شاخص‌ها بیندیشیم، هر چند گسترش شاخص‌های فقر و نابرابری، جمع‌آوری اطلاعات را دشوارتر و تحلیل را پیچیده‌تر می‌سازد. دو جنبه مهم فقر، جنبه آموزش و بهداشت است. در شاخص‌های توسعه انسانی، آموزش و بهداشت، از موضوعات پایدار تحلیل‌ها و اندازه‌گیری‌ها هستند. حال بینیم در بررسی تغییرات فقر و نابرابری جهانی در سه دهه گذشته این دو دسته شاخص تا چه حد کمک‌کننده هستند.

در زمینه بهداشت، شاخص‌های مختلفی مانند میزان مرگ و میر نوزادان، مرگ و میر کودکان زیر پنج سال، دسترسی به آب آشامیدنی سالم، دسترسی به دارو و خدمات

بهداشتی سالم، میزان مصرف کالری، مرگ و میر بزرگسالان، میزان باروری، بیماری‌های خاص مانند ایدز و ... در نظر گرفته می‌شود که هر کدام در جای خود می‌توانند به خوبی در تحلیل فقر به کار آیند؛ اما قضاوت براساس این شاخص‌ها نیز به دو دلیل عمده خالی از اشکال نیست؛ اول آن که داده‌های به دست آمده در مورد هر یک از این شاخص‌ها ممکن است با دیگری هم جهت و منطبق نباشد؛ مثلاً در یکی از این شاخص‌ها برای یک کشور به دلیل اعمال برخی سیاست‌ها داده‌هایی به دست می‌آید که بالاتر از خط «فقر بهداشتی» است (البته در صورتی که چنین خط فقری ترسیم شود) و در کشوری دیگر این داده‌ها، نشان‌دهنده فقر بیش‌تر در شاخص است. دلیل دوم، اشکال در نتیجه‌گیری براساس این شاخص‌ها این است که اغلب در حال تغییر و تبدیل هستند؛ برای مثال اعتبار شاخص «امید به زندگی»^۱ در طول دو دهه مورد تردید قرار گرفته است و با تغییر دیدگاه‌ها به شاخص‌های جدیدتری مانند شاخص «امید به سلامتی»^۲ یا شاخص «امید به زندگی» تعدیل شده برحسب ناتوانی^۳ که اصطلاحاً به شاخص DALY نیز مشهور گردیده است، تبدیل و تعدیل شده‌اند. به همین دلیل، داده‌های جمع‌آوری شده برای این شاخص‌ها در طول این دو دهه تغییر کرده‌اند و نمی‌توان روند کاملی از افزایش یا کاهش چنین شاخص‌هایی به دست آورد؛ چرا که خود شاخص در طول سال‌ها تغییر یافته و از این رو داده‌ها با یکدیگر قابل مقایسه نیستند. از سوی دیگر، جمع‌آوری اطلاعات درباره چنین شاخص‌هایی دارای مشکلات خاص خود است؛ برای مثال میزان مرگ و میر نوزادان و کودکان زیر پنج سال که بیش‌تر از طریق آمار و اطلاعات سرشماری‌ها و پیمایش‌ها به دست می‌آید، در بیش‌تر کشورها فقط در فواصل دوره‌ای در دسترس است؛^۴ چنان‌که در ایران اطلاعات مربوط به سرشماری خانوارها هر ده سال یکبار جمع‌آوری و اعلام می‌شود. به این دلیل تا رسیدن به سال پایه آماری باید به اطلاعات برآوردی متکی بود. علاوه بر این، نظام کامل آماری ثبتی

-
1. Life Expectancy (DALY).
 2. Healthy Expectancy.
 3. Disability _ adjusted Life Expectancy.
 4. World Bank Report, 1999, p.10.

که باید بهترین منبع اطلاعاتی مرگ‌ومیر باشد، فقط در چند کشور در حال توسعه وجود دارد.

شاخص‌های مربوط به آموزش نیز بسیار متنوعند. میزان بی‌سوادی بزرگسالان، میزان ثبت نام در دوره‌های مختلف تحصیلی، آموزش ابتدایی عمومی، نابرابری جنسیتی در آموزش، نرخ گذر تحصیلی در پایه‌های مختلف، متوسط سال‌های مورد انتظار تحصیلی و... برخی از این شاخص‌ها هستند.

داده‌های مربوط به آموزش نیز اغلب چندان رضایت‌بخش نیستند. معمول‌ترین شاخص آن، یعنی نرخ ثبت نام ناخالص دوره ابتدایی، دچار کاستی‌های مفهومی عمده‌ای است؛ چرا که اگر تکرار پایه افزایش یابد، میزان ثبت نام ناخالص در دوره ابتدایی نیز افزایش می‌یابد. علاوه بر این، نرخ ثبت نام خالص اولیه فقط برای پنجاه کشور در حال توسعه در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷ وجود داشته است. این مسائل دستیابی به نتایج کلان منسجم و قابل اعتماد را با مشکل مواجه می‌سازد.

همان‌طور که گفته شد، در بسیاری از شاخص‌های مورد استفاده در آمارهای بین‌المللی، کمبود داده‌ها و آمار به‌طور چشمگیری وجود دارد. بی‌تردید این مسئله هرگونه تحلیل منطقه‌ای بر مبنای شاخص‌های ترکیبی فقر را دچار مشکل می‌سازد.

در مورد شاخص‌های نابرابری، ظاهراً مشکلات کم‌تر است. مهم‌ترین شاخص نابرابری، ضریب جینی است که مشخص‌کننده تفاوت در درآمدهاست و چگونگی توزیع درآمد را می‌سنجد. از مشکلات جمع‌آوری داده‌ها و مبنای محاسبه که بگذریم، ضریب جینی یک ضریب قابل مقایسه در مورد نابرابری است؛ اما باید گفت برای قضاوت در مورد افزایش یا کاهش نابرابری و تأثیر پدیده پیچیده‌ای مانند جهانی‌شدن بر آن، فقط اتکا به ضریب جینی کمکی نخواهد کرد؛ چرا که ضریب جینی بسیاری از انواع نابرابری، مانند نابرابری‌های شغلی، دستمزدی، آموزشی، جنسیتی و نابرابری‌های مناطق شهری و روستایی و... را نادیده می‌گیرد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

موافقان جهانی شدن به کشورهای در حال توسعه توصیه می‌کنند که صادرات خود را متنوع سازند تا با کالاها و خدماتی که همه جا امکان ارائه دارد، وارد بازارهای جهانی شوند؛ چرا که ورود به بازارهای جهانی، می‌تواند آن‌ها را از دایره بسته فقر و نابرابری رهایی بخشد. به نظر آنان کاهش فقر و نابرابری، مهم‌ترین دلیل و امتیاز وارد شدن به جریان جهانی شدن است.

مخالفان جهانی شدن نیز درست به همین دلیل، یعنی تأملی که بر افزایش فقر و نابرابری دارند، با جریان جهانی شدن مخالفت می‌ورزند و معتقدند که جهانی شدن باعث به حاشیه راندن افراد، گروه‌ها و جماعات مختلف می‌شود و تنها آنان که قدرتمندترند می‌توانند از مزایای جهانی شدن استفاده کنند. کشورهای فقیر به دلیل بهره نبردن از زیرساخت‌های لازم نمی‌توانند از این مزایا استفاده کنند و به همین دلیل جهانی شدن آن‌ها را در دایره بسته فقر و نابرابری نگه می‌دارد.

در این مقاله به پاسخ این پرسش پرداختیم که هر یک از این دو قضاوت بر چه مبنایی ارائه می‌شوند. فقر و نابرابری، به مثابه متغیر وابسته، چگونه در سطح جهانی اندازه‌گیری می‌شوند؟ تا چه حد، ارزیابی درستی از تحولات و تغییرات فقر و نابرابری در سطح جهان و در سه دهه اخیر داریم تا بر مبنای آن بتوانیم اثر پدیده‌های دیگر را بررسی کنیم؟

فقدان داده‌های کافی، وجود داده‌های ناهماهنگ، تنوع شاخص‌ها و تغییر و تکمیل آن‌ها در طول سه دهه گذشته، تک‌بعدی دیدن فقر و نابرابری و تقلیل این دو مفهوم به شاخص‌های فقر درآمدی و ضریب جینی در وضعیتی که دو مفهوم مزبور جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی چندگانه‌ای دارند، منطقه‌بندی جهانی بدون مبنای پذیرفته شده هماهنگ، فقدان اطلاعاتی که یک شاخص را به صورت هماهنگ در طول حداقل دو دهه ردیابی کند و ...، همگی باعث می‌شوند تا نتوانیم به طور روشنی قضاوت کنیم که جهانی شدن، فقر و نابرابری در مناطقی از جهان را افزایش داده یا باعث کاهش آن شده است.

به نظر می‌رسد آنچه تاکنون در این باره گفته شده، تنها فرضیاتی درباره رابطه فقر و نابرابری و جهانی شدن است و به همین دلیل نمی‌تواند مبنای سیاست‌گذاری‌های کلان در سطح بین‌المللی و ملی باشد. برای رسیدن به نتیجه‌ای روشن در این باره بهتر است به مطالعات ملی خاص هر کشور دست زد و آزمون کرد که آیا تغییرات فقر و نابرابری در کشوری خاص نتیجه جهانی شدن، تشویق تجارت آزاد و ادغام در اقتصاد جهانی است یا سیاست‌های اجتماعی خاصی دلیل کاهش یا افزایش فقر و نابرابری شده است.

منابع و مأخذ

۱. بانک جهانی؛ مبارزه با فقر، گزارش توسعه جهانی ۲۰۰۱-۲۰۰۰، ترجمه گروهی از مترجمان، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۸۱.
۲. سازمان بهداشت جهانی؛ گزارش جهانی سلامت سال ۲۰۰۰، ژوئن ۲۰۰۰، ترجمه گروهی از مترجمان، وزارت بهداشت و درمان، تابستان ۱۳۸۲.
۳. سازمان بهداشت جهانی؛ گزارش جهانی سلامت سال ۲۰۰۱، ترجمه گروهی از مترجمان، وزارت بهداشت و درمان، تابستان ۱۳۸۲.
۴. کاستلز، مانوئل؛ عصر اطلاعات، جلد سوم، پایان هزاره، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۰.
۵. میدری، احمد؛ جهانی شدن و نابرابری، مصاحبه با پروفسور کرنیا، دوران امروز، ۱۳۷۹/۹/۱۶.
6. Miller, S.M. and Syed Abdus Samad (eds). *Poverty: A Global Review, Handbook on International Poverty Research*, UNESCO 1995.
7. UNDP. *Human Development Reports*, 2003.
8. Williamson, Jeffrey G., "Globalization, Labor Market and Policy Backlash in the Past," *Journal of Economic Perspectives*, Vol.12, NO.4, pp.51-72. 1999.
9. Cornia, Giovanni Andrea; "Liberalization, Globalization and Income Distribution", WIDER, Working Paper No. 157, March 1997 .
10. World Bank; *Globalization, Growth and Poverty: A World Bank Policy Research Report*, 2002.
11. World Bank, *World Bank Reports*, 1999.
12. World Bank; "Poverty in an Age of Globalization", Oct. 2000.